

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره اول، پاییز ۸۸

جغرافیای تاریخی ایران ساسانی در شعر بحتری*

دکتر فرامرز میرزایی

دانشیار دانشگاه بوعلی سینا

مریم رحمتی ترکشوند

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

یکی از موضوعات درخور پژوهش‌های تطبیقی، بررسی چهره یک کشور در ادبیات دیگر ملت‌هاست. تأثیر شگفت‌انگیز تمدن ساسانی در محیط ادبی دوره عباسی، چنان است که دیوان شاعران این دوره را پر از اشارت‌های زبانی و تاریخی به تمدن ایرانیان کرده است. نگاه شاعر متمدن عرب «بحتری» به مکان‌های جغرافیایی ساسانی و شوق و اشتیاق او به راز و رمزهای آن، هر خواننده‌ای را شگفت‌زده می‌کند. دیوان وی پر از نام شهرهای ایرانی است که غالباً با نوعی داوری جانبدارانه و احساسی نسبت به ایرانیان همراه است. با دقت، از خلال اثر فرهنگی بحتری می‌توان راهی به دوران ساسانی باز کرده و با شهرهای باستانی ایران ساسانی آشنا شد و نشانه‌ها و آثار آن را در دل اشعارش یافت. این شاعر عرب، چهره بسیاری از شهرهای ایران را ترسیم و به نوعی نام آنها را در تاریخ ایران ماندگار کرده است. در دیوان وی بیش از سی و پنج شهر ایران ساسانی به چشم می‌خورد که این مسأله خود حاکی از عشق و علاقه شاعر متمدن عرب به این مکان‌ها و تمدن ساکنان آن است.

واژگان کلیدی

تمدن ساسانی، بحتری، شهرهای ایران.

*

تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۶

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۴/۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: mirzaeifaramarz@yahoo.com

۱ - مقدمه

یکی از میدان‌های هفتگانه پژوهش در ادبیات تطبیقی، بر اساس نظریه‌ی ادبیات تطبیقی مدرسه‌ی فرانسه «تحقیق پیرامون کشورها از طریق ادبیات دیگران است» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳، ص ۱۳۲). بررسی این شاخه از ادبیات مقایسه‌ای مشتمل بر دو بخش است: اول چهره کشورها در ادبیات دیگران و دوم شناخت یک ملت از خلال آثار یک نویسنده یا شاعر بیگانه (همان، ص ۱۳۳). این گونه بررسی‌ها ملت‌ها را در شناخت بهتر یکدیگر کمک می‌کند و درک آنها را نسبت به هم بر پایه‌ی صحیح قرار می‌دهد.

از جمله شاعران به نام دوره عباسی که اشعار بسیاری در باره ایران و آثار تمدن دوره ساسانی سروده، بحتری است. وی چنان شیفته تمدن پارسی است که از دوستش می‌خواهد تا آداب و رسوم عرب‌ها را رها کرده و همچون پارسیان زندگی کند:

سَاعِدٌ، وَإِنْ كُنْتَ امْرَأً مِنْ «هَاشِمٍ»، وَدَعِ التَّهْشُمَ يَوْمَنَا وَتَفَرَّسِ

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۱۱۸۰)

(هر چند که تو از قبیله هاشم (عربی) هستی، اما امروزه، آداب و رسوم آنان را رها کن و به فرهنگ و تمدن پارسی روی آور.)

همچنین، در قصیده‌ای که در مدح عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه^۱ سروده است، بعد از وصف بخشش و بزرگی این شخص فارسی، شیفته اخلاق پارسیان گشته و اخلاق خود و ممدوحش را مانند هم می‌داند و همین نکته را مایه نزدیکی عرب و فارس می‌شمارد:

إِنْ تَرَجُّ طَوْلَ «عُبَيْدِ اللَّهِ» لَا تَخِبْ لَمْ تَلِقِ مِثْلَ مَسَاعِيهِ الَّتِي اتَّصَلَتْ إِذْ كَانَ مِنْ فَارِسٍ فِي بَيْتِ سُؤْدِدِهَا فَلَمْ يَضِرْنَا تَنَائِي الْمَنْصِبِينَ وَقَدْ إِذَا تَشَاكَلْتَ الْأَخْلَاقُ وَاقْتَرَبْتَ أَوْ تَرَمِ فِي غَرَضٍ مِنْ سَيِّهِ تُصِيبُ وَمَا تَقِيلُ مِنْهَا عَنْ أَبِي قَابٍ وَكُنْتُ مِنْ طَيْئِ فِي الْبَيْتِ ذِي الْحَسَبِ رُحْنَا نَسِيْبِينَ فِي خُلُقٍ وَفِي أَدَبٍ دَنْتَ مَسَافَةً بَيْنَ الْعَجَمِ وَالْعَرَبِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۲۵۴)

(اگر در آرزوی فضل و بخشش فراوان عیدالله هستی، هیچ گاه از درگاهش نومید نشو. او حتماً از ابر بخشش خود بر تو می باراند. هیچ کس به پای تلاش‌های مداوم او و آن بزرگی و عظمتی که از پدرانش به ارث برده، نخواهد رسید. با آنکه منسوب به خاندان بزرگ فارسی است و من از قبیله عربی «طی» هستم، اما دوری اصل و ریشه و تبار ما را از هم جدا نمی‌کند؛ زیرا ما در اخلاق و ادب به هم شبیه هستیم. اگر خلق و خوی ما به هم شبیه شود، مسلماً دوری اصل و تبار بین فارس و عرب از بین می‌رود.)

در دیوان بحتری، نمونه‌های فراوانی در بیان بزرگی و شکوه تمدن ساسانی و سران آن وجود دارد. یکی از نمونه‌های بارز، ذکر اسامی شهرهای ایران ساسانی است که فراوانی آن هر پژوهشگری را شگفت‌زده می‌کند. در این مقاله، براساس شیوه پژوهش در ادبیات تطبیقی، ابتدا این شاعر برجسته عرب معرفی می‌گردد، سپس نام شهرهای ایران باستان و چگونگی چهره پردازی آنها در دیوان شاعر بیان می‌شود.

۲- بحتری^۲ شاعری متمدن

ابوعباده ولید بن عید ملقب به بحتری (۲۸۴-۲۰۴)، بدون شک یکی از بزرگ‌ترین شاعران قرن سوم هجری است. وی قصاید ستایشی و توصیفی بسیار بدیعی سروده و در فن وصف سرآمد بوده است. قصیده مشهور «سینه» وی در وصف «ایوان کسری» یکی از گوهرهای شعری وی محسوب می‌شود (ضیف، ۱۹۷۵، ص ۲۷۰). بسیاری از یاران ابوتمام، بحتری را از نظر الفاظ شیرین، وصف نیکو، و استفاده از آرایه‌های ادبی زیبا و رونق شعرش همانند ابوتمام دانسته‌اند (الآمدی، ۱۹۷۲، ص ۴۲۳) و او را بعد از ابو تمام «امیرالشعراء» خوانده‌اند (الإصفهانی، ۱۹۷۳، ج ۲۱، ص ۴۹). و شعرش را «سلاسل الذهب»، یعنی زنجیرهای طلا نامیده‌اند که بیانگر جایگاه والای شعری اوست.

شاید داوری کوتاه و گویای ابوالعلاء معری در باره وی و دو شاعر بزرگ هم‌روزگارش، ما را از سخن بسیار بی‌نیاز کند. هنگامی که از ابوالعلاء پرسیده شد: از بین ابوتمام و بحتری و متنبی کدام شاعرترند؟ پاسخ داد: ابوتمام و متنبی هر دو حکیم‌اند، و شاعر فقط بحتری می‌باشد (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۲۳). عبدالله بن معتز شاعر گرانقدر عباسی وی را، به خاطر قصیده سینه، بزرگ‌ترین شاعر نوگرا نامیده است (بروکلان، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۳۶۸).

آمدی ناقد سرشناس قرن چهارم، بحتری را این گونه توصیف کرده است: « شعرش به زبان بادیه نشینی و سبک و سیاق آن نزدیک است. شاعری خوش قریحه بوده که به آسانی و به روش پیشینیان شعر می سروده است و هیچ گاه از روش شعر کلاسیک عربی پا فراتر ننهاده است» (الآمدی، ۱۹۷۲، ص ۴). برخی از این گفته چنین برداشت کرده اند که: بحتری شاعری است که به فرهنگ و تمدن آنگونه که ابوتمام و متنبی خو گرفته اند، خو نگرفته است. و لیکن شایسته است که از این رأی صادره چشم پوشی کنیم؛ زیرا مسلماً بحتری شخصی فرهیخته می باشد که در تحصیل تمدن کوشیده است، او کنیه اش را تغییر داده و سبکی همچون سبک افراد متمدن برگزیده است و سعی نموده که این تغییرات را در شعر و حرفه خود نیز اعمال کند، تا جایی که در حرفه و فن خاص خود، از صاحبان تمدن پیروی نموده و روش خاص آنان را برگزیده است (ضیف، بی تا، ص ۱۹۲).

بحتری شاعری زمانه شناس بوده است. هنگامی که شاهد جایگاه برتر ایرانیان در دربار عباسی بود، آنان را ستود و به ریشه، ملیت و پادشاهان ایران کهن اشاره های افتخار آمیزی دارد.

۳- شهرهای ایرانی و بحتری

به نظر می رسد که با پیدایی شاهنشاهی ساسانی، شهرسازی و شهرنشینی که از دوره پارتیان آغاز شده بود، شتاب گرفته باشد. چون به منابع ساسانی و اسلامی بنگریم، می بینیم بنای بسیاری از شهرهایی که حتی امروز وجود دارند، به پادشاهان این سلسله نسبت داده شده است. در بین شهرستان های ایران، بسیاری شهرستان ها نام برده شده که به امر پادشاهان ساسانی ساخته شده اند (دریایی، ۱۳۸۴، ص ۴۶). بررسی و تحقیق درباره شهرهای دوره ساسانی که بر مبنای فرهنگ و تمدن ملی و قومی بنا شده بود، ما را در شناخت بهتر جغرافیای تاریخی ایران زمین کمک می کند. بنابراین، با معرفی این مکان ها از خلال اشعار شاعران عصر عباسی، علاوه بر فهم این گونه اشعار می توان از خلال ادبیات این عصر، اطلاعاتی راجع به جغرافیای ایران باستان به دست آورد. از آنجایی که جغرافیای هر سرزمینی مبنای تاریخ آن می باشد، به همین خاطر تحقیق و بررسی در این مورد از مسایل مهم در حوزه فهم تاریخ و تمدن ملت ها است.

ساسانیان سازنده شهرهای بسیاری بوده‌اند که ویرانه‌های چندی از آنها بر جای مانده است. این شهرها و شیوه خاص معماری آن، نمودار شکوه و بزرگی و بلندنظری آنان می‌باشد. با توجه به اینکه بعد از فتوحات عرب، قلمرو ساسانیان از هم پاشیده و شهرها ویران گشتند، لذا از طریق منابع عربی بر جای مانده می‌توان به درک درستی از جغرافیای تاریخی ایران ساسانی دست یافت. اسامی شهرهای ایرانی در شعر بحتری چنان زیاد است که هر پژوهشگری را به شگفتی وامی‌دارد. وی هنگام ذکر این شهرها غالباً از اهالی آنها نیز به نیکی یاد می‌کند. بحتری با اطلاع کامل از نقشه جغرافیایی ایران باستان، در دیوان خود از اغلب این شهرها نام برده است.

۱-۳- بذ و بُرجان

«بذ»، شهری است مابین اران و آذربایجان که بابک خرم دین در زمان معتصم از آنجا عبور کرد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل بذ). این شهر انار و انجیری بی نظیر دارد (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۵۲۹). بابک که پهلوانی جوانمرد و بلند همت و جنگاوری بی‌باک بود، در سال ۲۰۱ هجری در آذربایجان قیام کرد و شهر بذ را که دژی مستحکم داشت، به تصرف درآورد و حوالی و راه‌های آن را بر متجاوزین عرب بست (ابراهیمی، ۱۳۶۶، ص ۶۷). شاعر پنج مرتبه^۳ به این شهر اشاره داشته، به عنوان مثال، در قصیده‌ای که در مدح هشتم بن عثمان غنوی^۴ سروده است:

وَاعْتَرَّ أَهْلُ «الْبَذِّ» فِی شُرَفَاتِهِمْ حَتَّى أَصَابَهُمْ بِسَيْفِ الْهَيْثَمِ

(دیوان بحتری، ج ۴، ص ۲۰۸۲)

(او خرم‌مدینان را در وطن و قصرهایشان فریب داده و با شمشیرهای تند و تیز، آنان را از پای درآورد).

و در قصیده دیگری که در مدح ابوسعید محمد بن یوسف ثعری^۵ طایبی سروده است. به این مکان که در واقع در زمان معتصم محل خروج بابک^۶ بوده، اشاره دارد:

أَخْلَيْتَ مِنْهُ «الْبَذِّ» وَهِيَ قَرَارُهُ وَنَصَبْتَهُ عِلْمَاءَ ب «سَامِرَاءِ»
فَتَرَاهُ مُطْرَدًا عَلَى أَعْوَادِهِ مِثْلَ أَطْرَادِ كَوَاكِبِ الْجَوَازِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۹)

(تو با شکستی که بر بابک وارد کردی، او را از جایگاهش بیرون رانده و جسدش را در سامراء به خاطر عبرت سایرین به دار آویختی. طوری که همچون ستارهٔ جوزاء سرش به جانب شمال آویزان و پاهایش به سمت جنوب است.) اما «برجان» سرزمینی از سرزمین‌های خزر است که مسلمانان در زمان عثمان بر آن هجوم بردند (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۵۴۸). سرزمین برجان همان بلغار است. برجان جزء اقلیم ششم است. این اقلیم از سمت مشرق شروع می‌گردد و از سرزمین خزر گذشته و دریای طبرستان را می‌پیماید و به دریای مغرب منتهی می‌گردد (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۱۳). در قصیدهٔ دیگری که در مدح همان ممدوح سروده چنین آورده است:

وَأَقَمَتِ الصَّلَاةَ فِي مَعْشَرٍ لَا يَعْرِفُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا مُكَّاءَ
فِي نَوَاحِي «بُرْجَانٍ» إِذْ أَنْكُرُوا الْ تَكْيِيرَ حَتَّى تَوْهَمُوا غَنَاءَ

(دیوان بحتری، ج ۱ ص ۱۸)

ای ابا سعید! تو نماز را در بین مردمان سرزمین "برجان" که از آن چیزی نمی‌فهمیدند و اذان گفتن را تنها صوت و آواز می‌پنداشتند، بر پا ساختی. (آیین اسلام را بین آنان رواج دادی).

۲-۳- شوش و جُلَّتَا

شوش یکی از شهرهای استان خوزستان است که به واسطهٔ پارچه‌های حریر گران قیمتش مشهور گشته است. شاعر در ضمن ابیاتی که از آن بوی ناریسم هنری می‌آید، شعر خود را عالم گیر دانسته و اظهار می‌کند که شعر زیبایش در

بین مردمان نواحی مختلفی از عرب‌نشین و غیر آن رایج است:

إِنَّ شِعْرِي سَارَ فِي كُلِّ بَلَدٍ وَإِشْتَهَى رِقَّتَهُ كُلُّ أَحَدٍ
قُلْتُ شِعْرًا فِي الْغَوَانِي حَسَنًا تَرَكَ الشُّعْرَ سِوَاهُ قَدْ كَسَدَ
أَهْلُ «فَرَّغَانَةَ» قَدْ غَنَّوْا بِهِ وَقُرَى السُّوسِ وَالطَّا وَالسَّنَدِ
وَقُرَى «طَنْجَةَ» وَالسُّدِّ الَّذِي بِمَغِيبِ الشَّمْسِ شِعْرِي قَدْ وَرَدَ

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۷۹۲)

(شعر لطیف من در تمام مکان‌ها و در بین تمامی مردمان رخنه کرده است. غزل‌های زیبایی که سرودم، بازار شعری دیگر شاعران را کساد کرد و اهالی

نشریه ادبیات تطبیقی / ۱۸۵

سرزمین‌های ماوراءالنهر و شوش و الطاء و هرات و طنجه و سد آن را زمزمه می‌کنند).

إِذَا مَا طِرَازُ الشَّعْرِ وَاغَاةُ جَاءَنَا
غَرِيبُ طِرَازِ السُّوسِ بَسَطَ الرَّفَافِ

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۳۹۳)

(آنگاه که مدایح زیبای خود را به او تقدیم کردم، او نیز لباس‌های حریر بافته شده از پارچه‌های نفیس و خوش نقش و نگار شوش را به من هدیه داد.)

طراز معرب تر از و اسم علم برای لباس است (شیر، ۱۹۰۸، ص ۱۱۲). طراز همان پارچه‌های حریری شهرستان شوش در دوره ساسانیان است که بعد از فتوحات عرب نیز به این صنعت توجه شده است. «در عصر اسلامی، صنعت بافندگی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. در عصر اموی صنعت بافندگی خاصی پا گرفته و خانه‌هایی مخصوص بافت پارچه‌های نفیس ساخته شد (دور الطراز). در این زمان اسم خلیفه و یا لقب او و بعضی آیات و دعاها، نقش و نگارهای حک شده بر روی این پارچه‌ها بود» (صالح، ۱۹۷۶، ص ۴۰۴).

جُلُّتَا بِنَا بَهْ كُفْتَةُ يَاقُوتِ، دَهِي مَعْرُوفِ دَر نَهْرَوَانِ اسْت (حموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۱)، و گفته شده یکی از روستاهای جلولاء در راه خراسان می‌باشد (حاشیه دیوان بحتری، ج ۱، ص ۱۳۳). بحتری در قصیده هجویه‌ای که در هجو خاندان ثوابه^۷ سروده، از این مکان یاد نموده است:

أَلَا لِلَّهِ دَرُكٌ يَبَا «جُلُّتَا»
وَمَا أَحْرَزَتْ مِنْ حَظِّ الْكِتَابَةِ
نَقَلْتِ مِنَ الْمَوَاشِي وَالْمَوَاسِي
إِلَى الْأَقْلَامِ حَالَ بَنِي ثَوَابَةِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۱۳۳)

(ای سرزمین "جللتا" عجب بهره فراوانی از نویسندگی برده‌ای! تو آن آرایشگران بیشتر زن (بنو ثوابه) را تبدیل به نویسندگانی توانا کردی).

۳-۳- اهواز و تَستَر و اَرْجَان

اهواز در قدیم شهری بوده بسیار خرم، اهواز جمع عربی کلمه مفرد عربی «هوز» (خوز) است که این تسمیه در آغاز، فقط به یک قبیله ساکن این ناحیه اطلاق می‌شده بر دو طرف رود کارون و هوایش بسیار گرم بوده است. در عصر ساسانی این شهر به نام‌های رام شهر یا شهر رام نامیده می‌شد که پس از تصرف این شهر توسط مسلمانان، عرب آن را «اهواز» یا «سوق الأهواز» نامیدند، یعنی بازار

یا سرزمین خوزی‌ها که مرکز زراعت نیشکر بود (دهخدا، ذیل اهواز). گفته شده اهواز را به فارسی هوزمسیر می‌خواندند، سپس اخواز گفتند و مردمان واژه اخواز را تغییر داده و اهواز گفتند (البلاذری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۹). ابوزید معتقد است که نام اهواز، هرمز شهر بوده و آن دهی بزرگ بوده که سایر ده‌ها به آن نسبت داده شد و در کتب قدیم بیان شده که شاپور دو شهر در خوزستان بنا کرد و یکی را به نام خودش «هرمز دادسابور» خواند که عرب آن را سوق الأهواز یا سوق الأخواز نامید (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۶۱)، و بنا به قولی بابک سوق الأهواز را بنا کرد (ابن الأثیر، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۳۸۳).

بحتری نیز در اشعار خود دو بار (ج ۳ ص ۱۷۹۱ و ج ۴ ص ۲۳۳۷) به این مکان جغرافیایی پرداخته است. به عنوان مثال در قصیده‌ای که در رثای ابوتمام و دعبل سروده است:

أَخْوَى! لَا تَزَلُ السَّمَاءُ مُخِيلَةً تَغْشَاكُمَا بِسَّمَاءٍ مُزْنٍ مُسْبِلٍ
جَدْتُ عَلَى «الْأَهْوَاذِ» يَبْعُدُ دُونَهُ مَسْرَى النَّعْيِ، وَرَمَّةٌ بِ«الْمُوصِلِ»^۹

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۷۹۱)

(ای برادران من! همواره بارانی پر برکت و فراوان خانه‌های قبر شما را در بر می‌گیرد. ای جسدی (دعبل) که در ناحیه دور افتاده‌ای از اهواز افتاده‌ای و ای استخوان‌های پوسیده که در موصل سکنی گزیده‌اید (رحمت الهی بر شما باد).

تُستَر، کرسی دوم خوزستان بوده که اعراب آن را تستر و ایرانیان شوشتر یا شوشتر می‌گفتند. این شهر به خط مستقیم در شصت میلی شمال اهواز واقع است. مقدسی گوید: باغ‌های انگور و خرما شهر شوشتر را از هر طرف در آغوش گرفته‌اند و در آن استان، شهری مهم‌تر، مستحکم‌تر و نیکوتر از آن نیست (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۲۵۳). یاقوت گوید که بعضی آن را جزء اهواز و بعضی آن را جزء بصره می‌دانند و عمر بن خطاب آن را به خاطر نزدیکی‌اش به بصره، جزو بصره خوانده است (الإصطخری، بی تا، ص ۶۴). حمزه اصفهانی گفته است: شوشتر شهری است در خوزستان تعریب شوش که معنای حسن و پاکی و لطافت می‌دهد. در خوزستان رودهای بسیاری است که بزرگ‌ترین آن رود تستر است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۸۴۷)، و ارجان (ارگان، بهبهان) اولین ناحیه فارس است و اولین خوره بعد از اهواز، ارجان است (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۲۲۰). ارجان

یا اورجان، عامه ایرانیان آن را ارغان گویند. بین ارجان و شیراز شصت فرسنگ و بین آن و سوق الأهواز نیز شصت فرسنگ است (دهخدا، ذیل ارجان). اولین کسی که آن رابه وجود آورد، قبادبن فیروز پسر انوشروان عادل بود (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۹۳). نخستین بار شرف الدین علی یزدی در ذکر مسیر تیمور از اهواز به شیراز در بهار ۷۹۵هـ نام بهبهان را می‌برد و از این تاریخ به بعد بهبهان شهر عمده ناحیه‌ای گردید که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان نامیدند (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۲۹۰). خلاصه اینکه شهری بزرگ و پرخیر است و دارای نخل‌های بسیار و زیتون و میوه‌های خوشمزه است و بزرگ‌ترین شهرهای شیراز محسوب می‌شده است (الإصطخری، بی تا، ص ۷۸). شاعر در اشعار خود تنها یکبار به این دو مکان در کنار هم اشاره کرده است:

كُلُّ دَوْبٍ مِّنْ «فارس» مِّنْ عَطَاءٍ فَهُوَ فِی «تُسْتَرٍ» وَ «جَبِّی» جُمُودٌ
أَصْبَحَتْ «أَرْجَانُ» مِّنْ دُونِهَا الْبَخْدُ لُ، وَمِنْ دُونِ لَابْتِيهَا الْجُودُ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۵۰۵-۵۰۴)

(بخشش فراوان پارسیان در سرزمین "تستر" و "جَبِّی" می‌خشکد. ساکنان "ارجان" نیز افرادی بخیل هستند، اما اهالی روستاهای اطرافش بسیار بخشنده اند).

۴-۳- آذربایجان و اردبیل و مراغه

ابن مقفع آذربایجان را به آذرباذ ایران بن اسود بن سام بن نوح نسبت داده است و گفته شده که آذرباذ بن بیوراسیف و گفته شده آذر اسم آتش است و بایکان به معنی نگهبان و انبار، پس معنای آن بیت النار یا خازن النار (بیت آتش) است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۷۱). گویند وقتی که آغور آن ولایت را گرفت، صحرا و مرغزار «اوجان» که یکی از محله‌های ولایت آذربایجان است، او را خوش آمد و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزند و خود به نفس خود یک دامن خاک آورد و بریخت. تمامت لشکر و مردم هر یک دامنی خاک بیاوردند و بریختند. پشته عظیمی به هم رسید. نام آن پشته را آذربایگان کرد؛ زیرا آذر در ترکی به معنی بلند و بایگان به معنی بزرگان و محتشمان و آنجا را به آن مشهور گردانید و معرب آن آذربایجان است (برهان، ۱۳۳۰، ج ۱، ص ۲۴). آذربایجان دارای خیرات وسیع و میوه‌های فراوان است. مردمش زبانی دارند که به آن آذری می‌گویند. مردمش به لطافت و خوشرفتاری معروفند. البته

بخل بر آنها غلبه یافته و آن سرزمین آشوب و جنگ‌هاست و این همان سرزمین جلال‌الدین خوارزمشاه است و اولین بار در زمان عمر بن خطاب فتح شد که وی والی کوفه را بر این شهر گماشت (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۷۱). شاعر عرب نیز یکبار متعرض این مکان شده و از آن یاد کرده است:

يا أهل حوزة «أذربيجان» الأولى حازوا المكارم مشهداً ومغيباً
ما كان نصركم بمذموم، ولا إحسانكم بالسّيئات مشوباً

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۱۸۸)

(ای اهالی آذربایجان! ای سردمداران فعالیت‌های نیکو و پسندیده آشکار و پنهان، (بدانید) که کمک و مساعدت شما به دیگران کاری بسیار قابل تقدیر بوده و احسان و نیکی شما خالصانه و بدون چشم داشت است).

اردبیل از مشهورترین شهرهای آذربایجان و قبل از اسلام شاخه‌ای بود که طول آن هشتاد درجه و عرض آن نیز سی و شش درجه و سی و سه دقیقه بود. شهری بزرگ است و دارای چشمه‌های آب بسیار، هوای آن پاک و آب آن شیرین و زمینش حاصل خیز است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۹۷). به نام‌های دیگر هم آمده اردویل، اردپیل، باذان فیروز، فیروز‌گرد، بادان فیروز، فیروز‌آباد، پیروز‌رام، و لقب آن دارالرشاد است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل اردبیل). گویند آن شهر را فیروز جد انوشیروان بنا کرده و از آن جهت فیروز‌گرد خوانندش (برهان، ۱۳۳۰، ج ۱، ص ۹۹)، و شهر مراغه در هفتاد میلی جنوب تبریز در ساحل رودخانه صافی واقع است (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۱۷۶). سرزمینی بزرگ و مشهور از بزرگ‌ترین شهرهای آذربایجان بوده است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۵، ص ۹۳) که آن را نخست «اقره‌روذ» می‌خواندند (البلاذری، ۱۳۶۴، ص ۸۸). گفته شده که مرزهای آذربایجان مقارن حمله اعراب اردبیل بود و در زمان هارون الرشید مراغه مرکز شد (فرای، ۱۳۶۳، ص ۲۸). شاعر در قصیده‌ای که در مدح ابو طلحه منصور بن مسلم - که در زمان یعقوب لیث صفار کارگزار حکومت نیشابور بود- سروده، به این دو مکان اشاره کرده است:

وَقَدْ حَشَدَتْ حَوْلَ الْمَرَاغَةِ مُدَّةً لَقَتَلِ عَلَى أَبَوَيْهَا وَقِتَالِ
وَمَا تَرَكَتْ فِي أَرْدَبِيلَ لُبَانَةً لَطَلَّابِ دَحَلِ فِي الدِّمَاءِ نِهَالِ

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۷۰۷)

(مدت زمانی برای قتل و غارت مراغه نیرو فراهم کردی و هیچ چیز مهم و با اهمیتی را در اردیبل برای طالبان خون‌های ریخته شده باقی نگذاشتی). (سرزمین‌های زیادی را به تصرف خود درآوردی).

۵-۳- خراسان و طوس و مرو شاهجان

خراسان به معنی مشرق است که در مقابل مغرب باشد و نام ولایتی مشهور است و چون آن ولایت در مشرق فارس و عراق بنا شده، به این نام خوانده‌اند (برهان، ۱۳۳۱، ج ۲، ص ۷۲۳). سرزمینی گسترده است؛ شهرهای مهم آن نیشابور، هرات، مرو که مرکز آن بود، بلخ، طالقان و... است که بیشتر این سرزمین‌ها با آشتی و جنگ گشوده شد. خُر در فارسی دری، نام آفتاب باشد و آسان به معنی جایگاه است (جایگاه خورشید) و نیز گویند خراسان به معنی آسان خُر باشد زیرا خُر فعل امر از خوردن و آسان به معنی ساده است. برخی گویند که خراسان و هیطل دو پسر سام پسر نوح (ع) بودند که هر کدام در سرزمینی که فرود آمدند، به نام آن‌ها گشت (حموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۷۴). بحتری در دیوان خود پنج بار^۱ به این مکان که نزد ایرانیان ارزش خاصی دارد، اشاره کرده است: او در مدح بنوخمید بن عبدالحمید، شخصی از قبیله طی و ساکن توس چنین آورده است:

تَتَابَعَتِ الطَّاءَانَ: «طوس»^۱ و «طیی»^۲ فَقُلْ فِي «خُرَّاسَانَ» وَ إِن شِئْتَ فِي نَجْدٍ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۴۹۱)

(دو "طا" پشت سرهم تکرار شده است (طوس و طی). که شهر توس در خراسان ایران و قبیله‌ی طی ساکن نجد هستند.)

شاعر در رثای آل طاهر - یکی از خاندان‌های مشهور ایرانی که در زمان حکومت عباسیان عهده دار مقام وزارت در سرزمین خراسان بودند - چنین آورده است:

فَلَلَّهِ قَبْرُ فِي «خُرَّاسَانَ» أَدْرَاكَتْ نَوَاحِيهِ أَقْطَارَ الْعُلَا وَالْمَآثِرِ

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۹۶۳)

(عجب قبر با عظمتی در خراسان وجود دارد که صاحبش به نهایت بزرگی و عزت و کرامت رسیده است).

مرو، نام شهری است در خراسان مشهور به مروشاهجان (برهان، ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۹۹۷). این مرو بزرگ، مشهورترین شهرهای خراسان است. بین مرو و نیشابور

هفتاد فرسخ فاصله است. خود لفظ مرو به عربی سنگ سفیدی را گویند که با آن آتش بر می‌افروزند و شاهجان فارسی بوده و معنی آن «جان سلطان» است؛ زیرا جان همان نفس و روح و شاه همان سلطان است. به خاطر جلال و عظمتش به این نام خوانده شد (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۵، ص ۱۱۳). شاعر در قصیده‌ای که در مدح عبدالرحمن بن خاقان - وزیر مقتدر عباسی - سروده این چنین آورده است:

أَضَحَّتْ بِمَرِّ الشَّاهِجَانَ مَنَادِحِي وَ لِأَهْلِ «مَرِّ الشَّاهِجَانَ» مَدَائِحِي

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۴۶۸)

(به قصد سفر به سرزمین "مرو شاهجان" راه دور و درازی را پیموده و مدایح خود را تقدیم اهالی مرو شاهجان می‌دارم.)
بحتری، ابوبکر جراده^{۱۲} را در حالی که از او انتظار بخشش و نیکی داشته در ضمن قصیده‌ای زیبا ستوده و در قصیده‌ی خود، از "مرو شاهجان" و ساکنانش به نیکی یاد کرده است:

تَعَلُّوْ بَيْتِكُمْ «مَرُّ الشَّاهِجَانَ» وَ قَدْ يُزَادُ فَضْلًا بِفَضْلِ الْبَيْتِ أَهْلُهُ

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۸۳۰)

(سرزمین زیبای "مرو شاهجان" بر ارزش منزل تو افزوده است، (اما خود می‌دانی) که ساکنان خانه نیز بر ارزش و برتری بیشتر آن می‌افزایند).

۶-۳- قم و کاشان

به طوری که مورخان می‌نویسند، قم دارای قدمت تاریخی است و قرن‌ها پیش از ظهور اسلام بوده است، بنای آن را به تهمورث پادشاه پیشدادی نسبت می‌دهند و در کتابی که از عهد ساسانی به خط پهلوی به نام «خسرو کواذان و ریذکی» (یعنی خسرو پسر قباد و غلامی) باقی مانده و ثعالبی در «غرر اخبار ملوک الفرس» خلاصه آن را نقل نموده، از زعفران قمی و نزهتگاه قم سخن رفته است (ناصرالشریعة، ۱۳۸۳، مقدمه). قم مجمع آب‌های سیمره بود. به واسطه گیاه و علف، رعاء احشام و صحرانشینان آن جا نزول کردند و خیمه زدند و خانه‌ها بنا کردند و آن خانه را «کومه» نام کردند. بعد از آن تخفیف کردند و گفتند «کم» و بعد از آن معرب گردانیدند و گفتند «قم» معتبر و درست این روایت است (همان، ص ۱۲). اما قاسان، معرب کاسان و مردم آن شهر، آن را کاشان گویند (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل کاشان). کاشان شهری آباد و پر خیر و وسیع دارای درختان نیکو

نشریه ادبیات تطبیقی/ ۱۹۱

است، و گفته شده قاسان ناحیه ای است در اصفهان (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۲۹۵). از قم تا کاشان دوازده فرسخ است و قم و کاشان دو شهری است با قدر و شأن و پرنفع و دخل (ناصرالشریعة، ۱۳۸۳، ص ۲).

شاعر در قصیده‌ای که در مدح محمد بن علی قمی یکی از بزرگان شهر قم در سال ۲۲۷ هجری سروده است، از قم و کاشان با هم یاد کرده است:

يُقَاسِنَ كَيْلًا دُونَ «قَاسَانَ» لَمْ تَكْغِدْ أَوْ آخِرُهُ مِنْ بَعْدِ قُطْرِيهِ تُلْحَقُ
نَوِينَ مَقَامًا بَيْنَ «قُمٍّ» وَ «آبَةِ»^{۱۳} عَلَى لُجَّةِ «طَلْحِيَّةٍ»^{۱۴} تَتَرَقُّ
بِحَيْثُ الْعَطَايَا مُومِضَاتٌ سَوَافِرٌ إِلَى كُلِّ عَافٍ وَ الْمَوَاعِيدُ فَرَّقُ

(دیوان بختری، ج ۳، ص ۱۴۹۴)

(مرکب‌های ما، رنج و سختی راه را تحمل نموده و تقریباً به اطراف سرزمین کاشان رسیدند و قصد اقامت بین قم و ساوه بر کنار دریای مواج آن را دارند. همان جایی که رحمت و بخشش فراوانش به آسانی به مسافرانی که در طلب احسان و رزق و روزی آمده‌اند، می‌رسد و وعده‌ها، آنجا تحقق می‌یابد). در قصیده مدحیه دیگری به فاصله دوازده فرسخی بین قم و کاشان اشاره کرده و چنین آورده است:

يَكْلِفُنَا التَّزَامُ النَّزَاعَ مَسَافَةَ «قُمٍّ» وَ «قَاسَانِهَا»

(دیوان بختری، ج ۴، ص ۲۳۰۶)

(شور و اشتیاق درونی ما به دیدار ممدوح، تحمل سختی‌های مسافت طولانی بین قم و کاشان را بر ما آسان می‌سازد).

۷-۳- کرمان و زرنند و جبال

کرمان، یکی از شهرهای مهم کشور است. این شهر در زمان سلاطین ساسانی بنا شد. بانی آن بهرام پنجم است که در زمان ولی عهدی به کرمانشاه ملقب بوده است. ابتدا کارامانیا بوده و کم کم به کرمان مشهور شد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل کرمان). فرش آنجا به غایت نفیس است و زیره سیاه از نواحی آن خوب به هم می‌رسد (رامپوری، ۱۳۶۳، ص ۷۰۷). این شهر دارای خوره‌های بردسیر، سیرجان، نرماشیر، بم، جیرفت و هرمز بوده است (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۲۲-۱۲۱). در ایام سلجوقیان از آبادترین شهرها بوده که در زمان عمر بن خطاب فتح شد (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۴۵۴)، و زرنند، در شمال غربی کرمان واقع است و در

قرن ششم بالنسبه بزرگ بود. در سال ۵۸۳ هـ طوایف ترکمانان غز ایالت کرمان را متصرف شدند و قسمت عمده آن را خراب کردند و شهر زرنند را به طور موقت، مرکز آن ایالت قرار دادند (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۳۲۷). سبب نام گذاری شهر، این است که در آنجا خورده‌های زر در زمین آن بینند (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل زرنند).

بحتری در قصیده‌ای که در مدح احمد بن عبدالعزیز بن ذُلف والی اصفهان سروده است، از "زرنند" یادی کرده است:

حَاذِرُ قَطْرِ الْبِلَادِ وَ اسْتَعْرِقَ الشَّرَّ
قَ انتظاماً لَوَاؤُهُ الْمَعْقُودُ

هِمَّةٌ أُغْرَبَتْ بِـ «بُشْتِ زَرَنْدِ»
يُحَسِرُ الْخَيْلَ نَهْجُهَا الْمَمْدُودُ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۵۰۳)

(ممدوح) سرزمین‌های زیادی را از اطراف و اکناف، مخصوصاً از مشرق زمین تصرف کرده و پرچم خود را در آن به اهتزاز درآورد. او چنان همّت و اراده‌ای داشت که وی را به سرزمین "زرنند" کشاند و این کشورگشایی‌های پایپی، چهارپایان را خسته و درمانده کرده است).

در همان قصیده، "کرمان" نیز به کار رفته است:

يَتَصَلَّى الْهَجِيرَ مِنْ قَيْظِ «كِرْمَا»
نَ كَرِيمٌ تُتْنَى عَلَيْهِ الْبُبُودُ^{۱۵}

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۵۰۳)

(آن بخشنده‌ای که پرچم‌ها نیز زبان به مدح و ثنایش گشوده‌اند (به خاطر فتوحات و کشورگشایی‌ها)، گرمای سخت و سوزان کرمان را نیز تحمل می‌کند). جبال، نام ویژه سرزمینی است که امروزه به اصطلاح ایرانیان آن را عراق نامند. میان اصفهان، زنجان، قزوین، همدان، قریسین (کرمانشاه) و ری جای دارد. شهرهای بزرگ و خوره‌های گسترده در آن است. سبب نام گذاری آن به عراق این است که در زمان پادشاهان سلجوقی هر کدام که عراق را می‌گرفتند، کشور جبال ضمیمه پادشاهی او می‌شد و او را پادشاه عراق می‌نامیدند؛ در حالی که بیشتر زندگی پادشاه در جبال بوده است (حموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۱).

شاعر در قصیده‌ای دیگر که در مدح محمد بن علی قمی سروده، به ناحیه جبال پرداخته است:

لَقَيْتُ نِدَاءَهُ بِـ «العِراقِ» وَ أَوْمَضَتْ
لَهُ بِـ «الجِبالِ» مُرْنَةً تَتَأَلَّقُ

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۴۹۵)

نشریه ادبیات تطبیقی/ ۱۹۳

(من در سرزمین عراق از بخشش فراوان او بهره‌ها بردم و ابر بخشش و کرم او در ناحیه "جبال" نیز می‌درخشد).

۸-۳- بیضاء و بلنجر

بیضاء، شهری است مشهور در فارس که در زمان قدیم نزد پارسیان «درسپید» بود که عرب آن را بیضاء نامید. اصطخری گفته که بیضاء بزرگ‌ترین شهر ناحیه اصطخر است و دلیل نام گذاری آن به بیضاء این است که دارای قلعه‌ای سفیدرنگ بوده که از دور به چشم می‌خورد. خانه‌های آن از گل و سرزمینی حاصل خیز است. بین آن و بین شیراز هشت فرسخ است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۷۹۱). بالای مرودشت ناحیه کامفیروز است که مرکز آن شهر بیضاء بوده است. این اسم عربی از آن اسامی نادری است که ایرانیان آن را تاکنون هم استعمال می‌کنند. به این جهت آن را بیضاء گفتند که قلعه سفیدرنگ آن از مسافت دور می‌درخشد. این شهر هنگام فتح اصطخر به دست مسلمانان، اردوگاه آنان بود (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۳۰۰)، و بزرگ‌ترین شهر کوره اصطخر و بسیار آباد و حاصل خیز بوده است (الإصطخری، بی تا، ص ۷۷). بلنجر شهری است به خزر پشت باب الأبواب^{۱۶}. گویند عبدالرحمن بن ربیع آن را فتح کرد و برخی سلیمان بن ربیع باهلی را فاتح آن می‌دانند (دهخدا، ذیل بیضاء).

بحتری در مدح اسحاق بن کُنداج یکی از اهالی سرزمین خزر که از مشهورترین فرماندهان خلافت عباسی در زمان معتمد بوده است، قصیده‌ای سروده و از سرزمین "بیضاء" نام برده است:

إِقْدَامُ أَبْيَضٍ تَسْتَعْلَىٰ مَنَاسِبُهُ بِهِ إِلَيَّ مَلِكُ «الْبَيْضَاءِ» ذِي التَّاجِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۴۱۴)

(شجاعت و جنگاوری قابل تقدیر او، جایگاه او و اصل و نسبش را بالا برده و به پادشاه صاحب تاج و تخت سرزمین "بیضاء" می‌رساند).

در قصیده دیگری که در مدح اسحاق بن کُنداج سروده، چنین آورده است:

كَمْ تُنْكَرُ الْخَرَزَاتُ إِلْفَ دُؤَابَةِ يَحْتَلُّ فِي «الْخَزَرِ» الدَّوَابَّ وَ الدُّرَى
شَرَفٌ تَزِيدُ «بِالعِرَاقِ» إِلَيَّ الَّذِي عَهْدُوهُ «بِالْبَيْضَاءِ» أَوْ «بِالْبَنْجَرِ»

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۹۷۸)

(زینت و زیور تاج، منکر دوستی و هم نشینی با فرد بزرگی چون تو که در ناحیه خزر مکان‌های وسیعی را تصرف کرده، نیست. علاوه بر فرمانروایی "بیضاء" و "بلنجر" در نواحی عراق نیز بر بزرگی و عزت تو افزوده شد).

۹-۳- قزوین

قزوین، از شهرهای مشهور ایران است و تاری بیست و هفت فرسنگ و تا ابهر دوازده فرسنگ فاصله دارد ابن فقیه گوید نخستین بنیانگذار این شهر شاپور است. هارون الرشید به قزوین درآمد و مسجد جامع آن را بنا نهاد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل قزوین؛ الحموی، ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۳۴۲). آن را به فارسی گشوین می‌گفتند (البلاذری، ۱۳۶۴، ص ۸۰) شهر قزوین که در مغرب شهر ری^{۱۷} واقع است، در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی به منتهای مجد و عظمت رسیده است (بونفاسیو، ۱۳۳۶، ص ۲۸).

شاعر در قصیده‌ای که در هجو «طماس» والی یک چشم قزوین سروده است، با تمسخر می‌گوید:

تُرِي لـِ «قَزْوِينَ» عِنْدَ اللَّهِ صَالِحَةً وَقَدْ تَوَلَّى «طِمَاسٌ»^{۱۸} أَرْضَ «قَزْوِينَ»^{۱۹}
لَنْ يَحْمَدُوكَ عَلَى خَلْقٍ وَلَا خُلُقٍ إِذَا رَأَوْكَ بِإِعْقَالٍ وَلَا دِينٍ

(دیوان بحتری، ج ۴، ص ۲۲۸۶)

(چقدر مردمان قزوین خوش شانس‌اند که طماس والی سرزمین آنان گشته است! ای طماس مردمان هیچ خلق و خوئی از تو را نمی‌ستایند و تو شخصی بی عقل و بی دین هستی).

۱۰-۳- سجاس و انبار

سجاس، قصبه‌ای است جزء دهستان سجاس رود شهرستان زنجان (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل سجاس). شهری است بین همدان و ابهر که ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن سعید سجاسی ادیب مشهور به آنجا نسبت دارد و همچنین، روایت شده که سجاس از شهرهای آذربایجان است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۴۰). اما انبار^{۲۰} در اصل لغت جای انباشتن غله یا چیز دیگر یا جای نگهداری کالا است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل انبار). این شهر در زمان عباسیان از شهرهای بزرگ عراق به شمار می‌آمد و پیش از فتوحات مسلمین وجود داشته است. ایرانیان آن را فیروزشاپور می‌نامند، زیرا از بناهای شاپور است. گویند بدان جهت

نشریه ادبیات تطبیقی/ ۱۹۵

به آن انبار می گفتند که پادشاهان قدیم ایران گندم و جو و کاه برای لشکریان در آن شهر انبار و ذخیره می کردند. اهمیت این شهر این است که واقع در سر اولین نهر بزرگی بوده که قابل کشتیرانی بود (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۷۲). این شهر بالای کوهی ساخته شده و دارای باغ‌های بسیار و خانه‌های گلی که ابوالحسن انباری اهل آنجا است. شاپور آن را آباد کرد و ابوالعباس سفاح آن را از نو ساخته و در آن قصرها ساخت. در آن اقامت گزید و در آنجا نیز از دنیا رفت (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۷).

وَ قَطَعْتُ أَطْوَالَ الْبِلَادِ وَعَرَضَهَا
مَا بَيْنَ «سِنْدَانٍ» وَ بَيْنَ «سِجَاسٍ»

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۱۱۶۷)

(من مسافت تمامی سرزمین‌های بین سند و سِجاس را پیموده و از آن دیدن کرده‌ام).

در قصیده‌ای که در مدح ابن فیاض یکی از کاتبان اسحاق بن کُنداج سروده، نیز چنین آورده است:

إِذَا أَتَيْتَاهُ وَالْأَنْبَارُ غَمَدَتْنَا
جِنَاهُ رَجُلًا، وَأَبْنَا عَنْهُ رُكْبَانَا

(دیوان بحتری، ج ۴، ص ۲۱۵۲)

(به شوق دیدار ممدوح پیاده آهنگ سفر به شهر "انبار" را نمودیم).

۱۱-۳- قومس و دنباوند و منبج

قومس^{۱۱}، تعریب قومس است و ناحیه‌ای بزرگ شامل شهرها و روستاها و مزارع. سرزمینی مشهور در دامغان که بین ری و نیشابور واقع شده است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۳۱۴). جایی که زمانی بهرام سپاه خود را برگرفت و به ری و از آنجا به خراسان رفت. چون به قومس رسید آنجا را ملکی بود به نام قارون و از ملک زادگان بود که نوشروان آن مملکت به او بخشیده بود (بلعمی، ۱۳۳۷، ص ۲۱۶-۲۱۵).

شاعر در قصیده‌ای که در مدح طاهریان- وزیران ایرانی زمان مأمون- سروده، چنین آورده است:

مَا إِنْ تَرَىٰ إِلَّا تَوَقُّدَ كَوَكَبٍ
فِي «قَوْمِسٍ» قَد غَارَ فِيهِ كَوَكَبٌ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۷۵)

(هرگاه ستاره‌ای از آنان غروب نماید، ستاره‌ای دیگر (بر آسمان وزارت) می‌درخشد).

ذُباوَنَد، کوهی است در مازندران مشهور به دماوند (برهان، ۱۳۳۱، ج ۲، ص ۸۸۲ و دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل دماوند). دربارهٔ وجه تسمیهٔ این مکان چنین آورده‌اند: «روزی ضحاک از فریدون خواست که خوراکی بپزد که سبزی و گوشت نداشته باشد. فریدون نیز از دنبهٔ گوسفندان خوراکی برای او ساخت و ضحاک بدو گفت: دنباوندی (دنبه را یافتی) و از چنگ من رها شدی» (الحموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۰۳). شاعر در قصیده‌ای که در مدح معتر سروده به این شهر اشاره دارد:

وَزَعَزَعَنْ «ذُباوَنَد» مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ
وَكَانَ وَقُوراً مُطْمَئِنِّ الْجَوَانِبِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۱۱۰)

(سپاهیان از هر ناحیه بر "دباوند" هجوم آورده‌اند، اما فرماندهٔ سپاه بسیار آرام و به پیروزی حتمی خود مطمئن است).

منبج، شهری است مابین حلب و فرات که خسرو انوشروان آن گاه که بر شام غلبه یافت آن را بنا کرد، و آن را «منبه» نامید. سپس معرب گشته و به صورت «منبج» در آمده است. و از آن جایی که این شهر، مکان ولادت بحتری بوده، بارها آن را در شعر خود ذکر کرده است (ابن خلکان، ج ۶، ۱۳۶۴، ص ۲۹). اسم شهری فارسی است که لباس‌های مشهوری دارد (لباس‌های منبجانی) (الجوالیقی، ۱۹۶۶، ص ۳۲۵). انوشروان در آن سرزمین با قیصر روم نبرد کرده و او را شکست داد و بر زبان راند «مَن به» یعنی من بهترم و بفرمود در همان زمین شهری بساختند و نام آن را «مَن به» نهادند و به این اسم مشهور شد و عرب آن را معرب کرده و «مَنبَج» خواندند (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل منبج). بحتری خطاب به ممدوح خود از بخشش فراوان او و روزگار خوش با هم بودن یاد کرده است:

لَا أَنْسِينَ زَمَنًا لَدَيْكَ مُهْدَبًا
وَظِلَالًا عَيْشٍ، كَانَتْ عِنْدَكَ، سَجَسَجٍ
فِي نِعْمَةٍ أَوْطَنْتُهَا، وَأَقَمْتُ فِي
أَفْيَئِهَا، فَكَأَنِّي فِي «مَنبَجٍ»

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۴۰۵)

(مسلماً من روزگار خوشی را که در سایهٔ بخشش و کرامت تو داشتم، فراموش نخواهم کرد. در سرزمین شما در رفاه و نعمت فراوان بودم (و احساس غریبی نمی‌کردم)، گویی در وطن خویش "منبج" به سر می‌بردم).

۱۲-۳- بروجرد و رودان

بروجرد، وروجرد، وروگرد، ولوگرد، بروگرد، شهری است خرم و با نعمت. از وی زعفران و میوه به نیک خیزد. شهری بین همدان و کرج، ابتدا قریه‌ای بیش نبود و چون حموله وزیر آل ابودلف کارش بالا گرفت آن جا را منزلگاه خود ساخت و منبری در آنجا برای خود اختیار کرد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل بروجرد). در جنوب همدان، لرستان جایگاه قبایل لر به دو بخش تقسیم می‌شود: لر کوچک و لر بزرگ. مهم ترین شهرهای لر کوچک بروجرد و خرم آباد است. بروجرد شهری است نیکو، طولش نیم فرسخ و زعفرانش فراوان است. شرف الدین علی یزدی در شرح جنگ‌های امیر تیمور از بروجرد که آن را به صورت وروجرد نوشته، نام برده است (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۲۱۶). شاعر در ضمن قصیده‌ای، ممدوح را تهدید می‌کند که اگر با بخشش‌های خود او را راضی نماید، حتماً به سوی «حموله» - وزیر آل ابودلف - که در سرزمین سرسبز بروجرد (أبروجرد) سکنی گزیده است، روی آورده و از بخشش و عطایای او بهره می‌گیرد:

وَلَوْلَا نَوَالُ مِنْكَ قَيْدَ عَزْمَتِي لَكَانَ بِأَبْرُوجِدٍ خَرَقٌ سَمِيدُ

(دیوان بختری، ج ۲، ص ۱۲۷۲)

(اگر بخشش و عطای تو مرا راضی و پایبند در گاهت نکند، (بدان) که در "بروجرد" شخص شریف و بسیار بخشنده‌ای وجود دارد که به سویش روی آورم).

رودان، نام شهرکی نزدیک ابرقویه در سرزمین پارس است که از بخش‌های کرمان بود و سه شهر داشت به نام‌های أناس، اذکان، أبان، که أناس دم مرز است و شهری به نام کران دارد که آن نیز در مرز دو اقلیم قرار دارد. در بالای رودان دژی است استوار و مسجدی زیبا و مرکز بافندگان است (الحموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۸). اعراب تقسیم ایالت فارس را به پنج ولایت که از ساسانیان به ارث برده بودند، مناسب دیدند که هر کدام را کوره می‌نامیدند ۱- کوره اردشیر خره که شیراز کرسی آن است ۲- خوره شاپور خره که شاپور کرسی آن است ۳- ارجان که شهری به همین نام کرسی آن بود ۴- اصطخر که شهر قدیمی پرسپولیس پایتخت فارس در عهد ساسانیان پایتخت آن است. ۵- کوره دارابجرد که شهری به همین نام کرسی آن است. در دوره خلفا شهر یزد و ولایت آن رودان (بین انار

جدید و بهرام آباد) قسمتی از کوره اصطخر و جزء استان فارس محسوب می‌شد. ولی بعد از حمله مغول یزد جزء استان جبال و همچنین است وضع رودان ولایت سابق (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۶۸-۲۶۷). شاعر در قصیده‌ای که در مدح عبدالعزیز بن ذُلف والی اصفهان سروده، به این مکان می‌پردازد:

فَضَّ جُمَاعَهُمْ بِ «رُودَانَ» يَوْمٌ بَادَ فِيهِ مَنْ خَلَّتُهُ لَا يَبِيدُ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۵۰۳)

(سپاهیان دشمن را در "رودان" تار و مار نمود و همه چیز و همه کس حتی کسانی که فکرش را هم نمی‌کردم، نابود شدند).

۱۳-۳- اصبهان و عکبراء

اصبهان^{۲۲}، آن را اصباهان و اصفهان و اسباهان و اسپاهان و سپاهان نیز خوانند. از شهرهای بزرگ و آباد ایران است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل اصفهان). بعضی معتقدند دلیل نامگذاری آن به اصبهان بن فلوج بن سام بن نوح بر می‌گردد. اصب در زبان فارسی به معنی اسب است و اصبهان جمع آن یعنی اسب‌ها معنی می‌دهد. و اصبهانی یعنی سوارکار. حجّاج به کارگزارانی که در اصبهان گماشت، چنین گفت: شما را بر شهری گماشتم که سنگش سرمه و مایه روشنایی چشم، مگش زنبور عسل و گیاهش زعفران است (حموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۲۹۲) مردم آن را اسفاهان یعنی لشکر می‌گفتند و در عصر صفویان پایتخت ایران بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل اصفهان). این شهر از قدیم به سبب حاصلخیزی اراضی خود از آب فراوان زاینده رود سیراب می‌گردد. یک مرکز تجارتهای مهم بوده و از آنجا پارچه‌های ابریشم به مقادیر زیاد صادر می‌گردد و وسیع‌ترین نقطه ایالت جبال بود (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۲۱۹). بحتری در قصیده‌ای^{۲۳} که در مدح ابوصقر اسماعیل بن بلبل وزیر معتمد در سال ۲۶۵ و کاتب موفق در سال ۲۷۲ سروده، به "اصفهان" اشاره کرده است:

أَغْرَى الْخَيُْولَ «يَا صَبْهَانَ» فَلَا تُسَلِّ عَن رَأْيِهِ، وَالْجَيْشِ حِينَ تَسَانَدَا

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۸۲۴)

(سپاهیان را به سوی اصفهان فرستاد، پس بهتر است از عظمت سپاه او و تدبیر عالمانه‌اش سؤال نکنی).

شهر عکبراء تا بغداد ده فرسخ مسافت داشته، اطراف آن باغ بوده که اهل عیش و طرب از آن استفاده می‌کردند. نهر دُجَیل از دجله جدا می‌گردید و در قسمت

نشریه ادبیات تطبیقی/ ۱۹۹

جلوی عکبراء باز وارد دجله می‌شد (لسترنج، ۱۳۳۷، ص ۵۶-۵۵). شاپور ذوالاکتاف آن را بنا کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل عکبراء). حمزه اصفهانی گوید که بزرج ساپور معرب «وزرک شافور» است و به سریان عکبراء می‌شود (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۷۰۵).

بحتری، در مدح شخصی به نام بشر بن فرج دربان ابراهیم بن مدبر چنین آورده است:

وَلَمَّا نَزَلْنَا «عُكْبَرَاءَ» وَ لَمْ يَكُنْ نَبِيذٌ، وَلَا كَانَتْ حَالًا لَنَا الْخَمْرُ
دَعَوْنَا لَهَا «بِشْرًا» وَ رُبَّ عَظِيمَةٍ دَعَوْنَا لَهَا «بِشْرًا» فَأَصْرَحْنَا «بِشْرًا»

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۹۶۸)

(آنگاه که در سرزمین عکبراء فرود آمدیم و شراب و هیچ گونه وسایل شادی و سرور نداشتیم، از «بشر» کمک خواستیم. البته در هر کار مهمی از بشر کمک خواسته‌ایم و او به فریادمان رسیده است).

۱۴-۳- ساتیدما

عده‌ای معتقدند ساتیدما نام کوهی است نزدیک ارزن که خسرو پرویز با ایاس بن قبیصه طایی برای جنگ با روم در ساتیدما روبه رو شده و رومیان را شکست دادند (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۶). دلیل نام گذاری آن گویا خون‌های زیادی است که در آن ریخته شده و از دو کلمه‌ی «ساتی» و «دماً» تشکیل شده است. ساتی همان ساذی است و معنای آن یعنی با خون تار و پود آن کوه را در هم تنیده‌اند (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۶). شاعر در مدح ابوسعید محمد بن یوسف ثغری^{۲۴} یکی از فرماندهان سپاه معتصم چنین سروده است:

«ساتیدما»، وَ سَيُوقِنَا فِي هَضْبِهِ يَفْرِي «إِيَّاسُ» بِهَا الطُّلَى وَالسُّوقَا
حَتَّى تَنَاوَلَ تَاجَ «قَيْصَرَ» مُذْهَبًا بِدَمِّ، وَ فَرَّقَ جَمْعَهُ تَفْرِيقًا

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۴۵۷)

(با شمشیرهای تیز خود از کوه‌های صعب العبور «ساتیدما» گذر کردیم، ایاس بن قبیصه طایی، سپاهیان روم را از دم تیغ گذرانند و تاج آغشته به خون پادشاه روم را تصاحب کرد و این گونه لشکرش از هم پاشید).

۱۵-۳- الرّموم و الرویان

«رم» و جمع آن «رموم» است، به معنای استان‌های کردنشین در سرزمین فارسی می‌باشد. این واژه نام چند جایگاه در فارس است (حموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۱).

بحتری در ضمن ابیاتی به نبرد خلیفه «موفق» با سپاهیان یعقوب لیث صفار^{۲۵} در سال ۲۷۲هـ اشاره کرده و به ماجرای شکست «موسی بن مهران» از صفاریان اشاره می‌کند:

لَمْ يَقُمْ صُفْرُهُمْ عَشِيَّةَ زَارَتِ	هـ جِبَالٌ يُضِيءُ فِيهَا الْحَدِيدُ
نَسَفَتْ حَاضِرَ الرَّمُومِ فَمَا قَا	مَ تِلْكَ الْخِيَامَ بَعْدَ عَمُودِ
وَرَذَايَا أَلَافِ مُوسَى بْنِ مَهْرَا	نَ عَلَى مَنْظَرِ الْمَنَايَا هُمُودِ

(دیوان بحتری، ج ۱، ص ۵۰۴)

(سپاهیان مقاوم صفار در شب نبرد با نیزه‌های تیز خود، همه چیز را نابود کردند، بنیاد سرزمین رموم را برانداخته و بعد از آن هیچ ستونی از خیمه‌های آنان پابرجا نماند و در آن سرزمین اثری از مرکب‌های قوم موسی بن مهران باقی نماند).

رویوان، شهری بزرگ از کوهستان طبرستان است (حموی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۸۵). کوه‌های رویوان متصل به کوه‌های ری است (حاشیه‌ی دیوان بحتری، ج ۳، ص ۲۰۴۸) و آن ولایت وسیعی از کوه‌های طبرستان است که در بخش غربی مازندران می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل رویان). بحتری در اشعار خود یکبار به این مکان اشاره داشته است:

إِلَى أَبِي يُوسُفَ اجْتَابَتْ رَكَائِبُنَا تِلْكَ الدَّادِيَّ بِالرُّوِيَانِ وَالظُّلْمَا

(دیوان بحتری، ج ۳، ص ۲۰۴۸)

(سرزمین‌های زیادی را در شب‌های تار و ترسناک "رویوان" برای رسیدن به ممدوح خود پیمودیم).

۴- نتیجه

تمدن ساسانی در دوره‌های مختلف تاریخ قوم عرب، بر آداب و رسوم و حتی ادبیات آنان تأثیر زیادی گذاشته و ایشان را به ستایش این تمدن واداشته است. تمدن ساسانی که در محیط شاعر نوگرای عصر عباسی - بحتری - نفوذ داشته، در اشعار وی نمود خاصی یافته است. از جمله مظاهر مهم این تمدن هنر معماری و

شهرهای آن است که در کتاب‌های تاریخی، بنای بسیاری از شهرها را به پادشاهان ساسانی نسبت داده‌اند و این شهرها و شیوه خاص معماری آن، نمودار شکوه و بزرگی و بلندنظری سازندگان آن می‌باشد. شاعر بزرگ عرب در دیوان خود به کرات از شهرهای تاریخی ایران نام برده و گاهی اوقات خصوصیت خاص آن شهر را در شعر خود وارد کرده است. در دیوان بحتری بیش از سی و پنج شهر تاریخی ایران ساسانی از قبیل رموم، رویان، جُللتا، ساتیدما، اصفهان، عکبراء، بروجرد، رودان، قومس، دنباوند، منبج، بیضاء، بلنجر، سجاس، انبار و ... ذکر شده است که این خود می‌تواند دلیلی بر عشق و علاقه‌ی شاعر به این اماکن و ساکنان آن باشد.

یادداشت‌ها

۱- ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه صاحب کتاب «المسالک والممالک» دانشمندی جغرافی شناس است که در اوایل قرن سوم هجری متولد شد. پدرش حاکم طبرستان بود، او از اصل فارسی بود که اسلام آورد و اولین کسی از خانواده اش است که به اسلام گردن نهاد. در حوالی سال ۳۰۰ هجری از همنشینان معتمد خلیفه عباسی بوده است.

۲- نسبت او در واقع ولید بن عبید بن یحیی بن عبید بن شمال بن جابر بن سلمه بن مسهر بن حارث بن خثیم بن ابی حارثه بن جدی بن تدول بن بحتر بن عتود بحتری طایی است که در منبج متولد شد و در آن جا نشو و نما یافت. در سال تولد بحتری اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده او در سال ۲۰۰ و یا ۲۰۶ هجری متولد شده و در سال ۲۸۵ از دنیا رفته است (السمعانی، ج ۲، ۱۹۶۳، ص ۱۰۲-۱۰۱).

۳- دیوان ج ۱ ص ۹، ۷۵، ج ۳ ص ۱۹۴۵، ج ۴ ص ۲۰۸۲، ۲۴۵۶

۴- ابوالقاسم هیثم بن عثمان غنوی از جمله فرماندهانی بوده که معتصم او را بر سرزمین مصر گماشته است و در جنگ بایک خرم‌دین نقش مهمی داشته است (دیوان بحتری، ج ۴، ص ۲۰۸۰)

۵- او از اهالی مرو بود و یکی از فرماندهان سپاه حمید طوسی در نبرد بایک خرم دین بوده است و برای اولین بار سال ۲۲۰ هـ سپاه بایک را شکست داده است.

۶- بایک خرمی فرزند بهرام در روستای بلال آباد به دنیا آمد و سپس به جاویدان بن مهرک پادشاه جبال «بذ» پیوست و در دامن او پرورش یافت. «بایک پس از سال‌ها مبارزه و کوشش در سال ۲۲۳ به دست افشین سردار ایرانی معتصم از میان رفت» (صفا، ۱۳۵۱، ص ۳۳-۳۲) در ایام مهدی، باطنیان گرگان، که ایشان را سرخ علم خوانند یعنی محرّره،

قوتی گرفتند عظیم، و با خرمدینان دست یکی کردند و گفتند: «ابومسلم زنده است. ما ملک بستانیم و بدو باز دهیم.» (نظام الملک، ۱۳۷۸، ص ۲۷۱).

۷- خاندانی نصرانی و جد آنان آرایشگر بوده، ولی بعدها از بین آنان محمد بن ثوابه در زمان خلافت مهدی کار نویسندگی را عهده دار شد و برادرش جعفر در روزگار عیدالله بن سلیمان سرپرست دیوان رسایل شده و فرزندش محمد نویسنده‌ای بلیغ بوده است.

۸- دعبل در طیب که شهری بین واسط و اهواز بوده است، دار فانی را وداع گفته است.

۹- موصل دروازه عراق و کلید خراسان است و به همین خاطر موصل گفته شده است؛ زیرا ما بین جزیره و عراق نقطه وصل است. و گفته شده حد واصل بین دجله و فرات است که ابو تمام آن جا دفن شده است.

۱۰- ج ۱ ص ۴۹۱، ج ۲ ص ۷۷۴، ۱۰۴۷، ۹۶۳، و ج ۳ ص ۱۹۴۶

۱۱- طوس شهری در خراسان است که منزلگاه حمید بن قحطبه بوده است. طیبی قبیله شاعر و بنو حمید است.

۱۲- ابوبکر جراده یکی از کاتبان ابوصقر اسماعیل بن بلبل - وزیر مشهور دوره عباسی - بوده است.

۱۳- آبه، روستایی است در ساوه و گفته شده که یکی از روستاهای استان اصفهان است. (دیوان بحتری، ج ۳، ص ۱۴۹۵)

۱۴- طلحیه: منسوب به طلحة بن احوص اشعری است که شهر قم را بنا کرد.

۱۵- بنود: پرچم های بزرگی است. کلمه فارسی معرب است.

۱۶- باب الأبواب، سرحدی است به ملک خزر و آن از انقطاع جبال لژیان تا دریای خزر سدی از چوب و سنگ و آهن کشیده اند، در میان سد به جهت آمد و شد قوافل که از ایران به ترکستان یا از ترکستان به ایران باشد، دروازه کلان از آهن نصب نموده اند. به وقت مرور قوافل نگهبانان پادشاه ایران آن دروازه را می گشایند که این را بند خزر هم می گویند (رامپوری، ۱۳۶۳، ص ۱۰۶).

۱۷- شهر «ری» یا Rhagés از دوران قدیم تا قرون وسطی مرکز مهم و با عظمتی محسوب می شد (بونیفاسیو، ۱۳۳۶، ص ۲۸).

۱۸- طماس از والیان قزوین بوده که به اخلاق نیک و رفتار پسندیده مشهور بود. (حاشیه

دیوان بحتری، ج ۴، ص ۲۲۸۶).

۱۹- شاعر یکبار نیز در جلد دوم دیوان، صفحه ۸۰۹، قزوین را به کار برده است.

نشریه ادبیات تطبیقی/ ۲۰۳

۲۰- این شهر در فاصله ده تا دوازده فرسخی شمال غربی تیسفون پایتخت ساسانی قرار داشت. در نوشته های رومی، این شهر به نام پریسابور (PERISAPOR) خوانده شده است. (محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰).

۲۱- همه لغت شناسان عقیده دارند که قونس صحیح است، اما صاحب معجم البلدان بر این عقیده است که قومس با کسره میم صحیح می باشد و قومس در واقع روستای بزرگی است که پایین تر از کوه های طبرستان قرار گرفته است. همان جایی که ابوتمام هنگامی که قصد سفر به نیشابور را داشت، از آن عبور کرد (حاشیه دیوان بحتری، ج ۱، ص ۷۵).

22- Aspanada

۲۳- تاریخ این قصیده به سال ۲۶۸هـ می رسد که شاعر به حوادثی که در آن سال اتفاق افتاده، اشاره کرده است.

۲۴- او اولین کسی است که بحتری او را مدح گفته، یکی از فرماندهان سپاه معتصم و از کسانی است که بابک خرمی را در سال ۲۲۰هـ شکست داده است. فتوحات زیادی در اسلام انجام داده و به همین خاطر به «ثغری» مشهور شده است و در سال ۲۳۶هـ در عهد متوکل دارفانی را وداع گفته است.

۲۵- این مرد بزرگ ایران از دسته عیاران سیستان بود. او مردی میهن پرست و متخلق به اخلاق و آیین ایرانی و از دسته مشهور عیاران بوده است که بر اثر لیاقت و شجاعت و مهربانی و جوانمردی محبوب یاران و هم سلکان خود شد و گروهی بر او گرد آمدند و او در شمار سرهنگان عیاران سیستان درآمد (صفا، ۱۳۵۱، ص ۳۷).

کتابنامه

- ۱- ابراهیمی، اسماعیل، ۱۳۶۶، وقایع شگفت آور تاریخ، انتشارات نوین، چاپ اول.
- ۲- ابن الأثیر، عزالدین، ۱۹۶۵، الکامل فی التاریخ، دار صادر للطباعة و النشر، دار بیروت للطباعة و النشر.
- ۳- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابوبکر، ۱۳۶۴، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، حقه: احسان عباس، منشورات الشریف الرضی-قم.
- ۴- ابن رسته، احمد بن عمر، ۱۳۶۵، الأعلاق النفیسة، ترجمه و تعلیق: حسین قره چانلو، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.

- ۵- الإصطخری، ابن اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، دون تأریخ، **المسالك و الممالک**، تحقیق: الدكتور محمد جابر عبدالعال العینی، مراجعة: محمد سفیق غربال، منشورات الجمهورية العربية المتحدة و الإدارة العامة للثقافة.
- ۶- الإصفهانی، ابوالفرج، ۱۹۷۳، **الافغانی**، تحقیق: علی النجدی ناصف، إشراف: محمد ابوالفضل ابراهیم، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۷- الآمدی، ابو القاسم الحسن بن بشر، ۱۹۷۲، **الموازنة بين شعر ابی تمام و البحتری**، القاهرة، دار المعارف بمصر، الطبعة الثانية.
- ۸- البحتری، ابو عبادة و لید بن عبید، ۱۹۶۳، **ديوان البحتری**، عنی بتحقیقه و شرحه و التعليق عليه: حسن كامل الصيرفي، ج ۱، دار المعارف الطبعة.
- ۹- البحتری، ابو عبادة و لید بن عبید، ۱۹۶۳، **ديوان البحتری**، عنی بتحقیقه و شرحه و التعليق عليه: حسن كامل الصيرفي، ج ۲، دار المعارف الطبعة.
- ۱۰- البحتری، ابو عبادة و لید بن عبید، ۱۹۶۴، **ديوان البحتری**، عنی بتحقیقه و شرحه و التعليق عليه: حسن كامل الصيرفي، ج ۴، دار المعارف الطبعة.
- ۱۱- البحتری، ابو عبادة و لید بن عبید، ۱۹۶۴، **ديوان البحتری**، عنی بتحقیقه و شرحه و التعليق عليه: حسن كامل الصيرفي، ج ۳، دار المعارف الطبعة.
- ۱۲- بروكلمان، كارل، ۱۹۹۳، **تأريخ الأدب العربي**، ترجمه: محمود فهمی الحجازی، القسم الأول، المنظمة العربية للتربية و الثقافة و العلوم، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۱۳- البلاذری، احمد بن يحيى، ۱۳۶۴، **فتوح البلدان**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، به تصحيح محمد فرزانه، انتشارات سروش، چاپ دوم.
- ۱۴- بلعمی، ابوعلی محمد، ۱۳۳۷، **ترجمة تاريخ طبرى** (قسمت مربوط به ایران)، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات کتابخانه خيام، طهران.
- ۱۵- بونيفاسيو، آ، ۱۳۳۶، **خصوصيات عمدة جغرافياي ايران**، تاريخ تمدن ايران، به همكاري جمعی از دانشوران ايران شناس اروپا، با مقدمه به قلم هانری ماسه و رنه گروسه، ترجمه جواد محیی، انتشارات كتاب فروشی گوتبرگ.
- ۱۶- تبریزی (برهان)، محمد حسین بن خلف، ۱۳۳۵، **برهان قاطع**، به اهتمام دکتر محمد معین، نشر كتاب فروشی زوار، تهران.

نشرية ادبيات تطبيقية/ ٢٠٥

- ١٧- تبريزي (برهان)، محمد حسين بن خلف، ١٣٣٠، **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معين، مقدمه به قلم على اكبر دهخدا، ابراهيم پورداوود، على اصغر حكمت، و سعيد نفيسي، به سرمايه اكبر زوار تهران.
- ١٨- تبريزي (برهان)، محمد حسين بن خلف، ١٣٣١، **برهان قاطع**، به اهتمام دكتور محمد معين، نشر كتاب فروشي زوار، تهران.
- ١٩- الجواليقي، ابومنصور موهوب بن احمد بن محمد بن الخضر، ١٩٦٦، **المعرب من الكلام الأعجمي على حروف المعجم**، بتحقيق و شرح: ابو الأشبال احمد محمد شاكر، اعيد طبعه افست في طهران.
- ٢٠- حموي بغدادى، ياقوت، ١٣٨٣، **معجم البلدان**، ترجمه علينقى منزوى، نشر پژوهشكده باستان شناسى - معاونت معرفى و آموزش، چاپ اول، تهران.
- ٢١- الحموي، الشيخ الإمام شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله، ١٩٦٥، **معجم البلدان**، نشر مكتبة الأسدى، طهران.
- ٢٢- دريائى، تورج، ١٣٨٤، **تاريخ و فرهنگ ساسانى**، ترجمه قدرت ديزجى، انتشارات ققنوس، چاپ دوم.
- ٢٣- دهخدا، على اكبر، ١٣٧٧، **لغت نامه دهخدا**، زیر نظر محمد معين و سيد جعفر شهيدى، انتشارات دانشگاه تهران - مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم.
- ٢٤- رامپورى، غياث الدين محمد بن جلال الدين بن شرف الدين، ١٣٦٣، **غياث اللغات**، به كوشش منصور ثروت، مؤسسه انتشارات اميركبير، چاپ اول تهران.
- ٢٥- السمعانى، ابو سعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمى، ١٩٦٣، **الأنساب**، عنى بتحقيقه و التعليق عليه: عبدالرحمن بن يحيى المعلمى اليمانى، طبع بإعانة وزارة المعارف للتحقيقات العلمية و الأمور الثقافيه للحكومة العامية الهندية، مراقبة: محمد عبدالمجيدخان، الطبعة الأولى، مطبعة دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد الدكن الهند.
- ٢٦- شير، أدى، ١٩٠٨، **الألفاظ الفارسيّة العربيّة**، طبع فى المطبعة الكاثوليّة للاباء اليسوعيين، بيروت.
- ٢٧- صالح، صبحى، ١٩٧٦، **النظم الإسلامية نشأتها و تطورها**، نشر دارالعلم للملايين، الطبعة الثالثة، بيروت.

- ۲۸- صفا، ذبیح الله، ۱۳۵۱، **تاریخ ادبیات در ایران**، جلد اول، انتشارات ابن سینا.
- ۲۹- ضیف، شوقی، ۱۹۷۵، **العصر العباسی الثانی**، القاهرة، دار المعارف بمصر، الطبعة الثانية.
- ۳۰- ضیف، شوقی، **دون تاریخ، الفن ومذاهبه فی الشعر العربی**، القاهرة، دار المعارف بمصر، الطبعة الثامنة.
- ۳۱- غنیمی هلال، محمد؛ ۱۳۷۳، **ادبیات تطبیقی**، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده‌ی شیرازی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
- ۳۲- فرای، ریچارد.ن، ۱۳۶۳، **عصر زرین فرهنگ ایران**، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش - تهران، چاپ دوم.
- ۳۳- لسترنج، گای، ۱۳۳۷، **بلدان الخلافة الشرقية**، ترجمه محمود عرفان، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۳۴- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۷۹، **تاریخ و فرهنگ ایران** (در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی)، جلد اول، انتشارات توس - تهران، چاپ دوم.
- ۳۵- ناصرالشریعة، محمد حسین، ۱۳۸۳، **تاریخ قم**، با مقدمه و تعلیق و اضافات: علی دوانی، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم - قم.
- ۳۶- نظام الملک، حسن بن علی، ۱۳۷۸، **سیاست نامه**، انتخاب و شرح: جعفر شعار، نشر قطره، چاپ پنجم.